

سفر کربلا

علی‌مراد غیاث‌آبادی

ما این سفر به نام تو آغاز می‌کنیم
 با بال جان، به شوق تو پرواز می‌کنیم
 از خون و شعله می‌گذریم و خیال خود
 هر دم به عشق روی تو دمساز می‌کنیم
 جان بر کفیم و عشق تو را با زبان خون
 در گیر و دار حادثه، آغاز می‌کنیم
 هر قطره‌اش هزار پیام است خون ما
 در مقدم تو این همه اعجاز می‌کنیم
 چشم انتظار دلشدگان باش ای حسین
 ما راه کربلای تو را باز می‌کنیم

خاک کربلا

مرتضی نوربخش

نیازمند درت را کرم دریغ مدار
 ز اهل راه، نشان حرم دریغ مدار
 اگر چه دیده اقامتگه جمال تو نیست
 بر این رواق، غبار قدم دریغ مدار
 به شبروان، در امید و انتظار مبند
 به خفتگان، نفس صبحدم دریغ مدار
 قرین درد تو بودن، سعادت‌ی است بزرگ
 از این قرین غم خویش، غم دریغ مدار
 دلی که آرزوی خاک کربلا دارد
 از او نظاره باغ ارم، دریغ مدار
 طواف کعبه جان، خاک کربلای تو بود
 به شادی دلم، ای محتشم، دریغ مدار

علی اکبر علیه السلام

سیدرضا مؤید

سلام ما به حسین و به پاره جگرش
 که پاره شد جگرش از شهادت پسرش
 علی، هرآینه آیینۀ پیمبر بود
 ولی عطش بریود آب و رنگ از گهرش
 خمید قامتش از داغ اکبرش، زان پیش
 که بشکند ز فراق برادرش کمرش
 ز پاره پاره تن او فتاده بر خاکش
 نشست گرد غریبی به صورت پدرش
 غم فراق پدر تازه شد برای حسین
 چو دید برزخ خونین او و زخم سرش
 گریست بر سر نعش علی، بلندبلند
 که رفته بود دل از دست و نور از بصرش
 حسین را نفس از غصه بر نمی آمد
 برای تسلیتش زینب در نمی آمد

پیام سرخ

محمدعلی مجاهدی - پروانه

دلی که خانه مولی شود، حرم گردد
 کز احترام علی کعبه محترم گردد
 من از شکستن دیوار کعبه دانستم
 که هر کجا علی پا نهد، حرم گردد
 هنوز روز خوش دشمن است، تا آن روز
 که ذوالفقار زبان علی دودم گردد
 دلی که جام بلا را کشید تا خط جور

چه احتیاج که دنبال جام جم گردد
قبول خاطر «خون خدا» شدن شرط است
نه هر که مرثیه‌ای ساخت «محتشم» گردد
عزای ماست که هر سال می‌شود تکرار
وگر نه حیف محرم که خرج غم گردد
نه هر که کشته شود می‌توان شهیدش گفت
نه هر سری که به نی می‌رود، علم گردد
حدیث عشق و وفا ناسروده می‌ماند
مگر که دست «علمدار» ما قلم گردد!
هنوز شعله‌ور از خیمه‌های عاشوراست
ز شور شیونی دل مباد کم گردد

وداع

علی‌محمد شهیدی‌فر

کاش می‌شد بیشتر باز
در کنار تو بمانم
تا غم تنهایی‌ام را
از دل تنگم برانم
کاشکی آزاد بودم
مثل کفترهای گنبد
می‌نشستم شادمانه
روز و شب بالای گنبد
خوب می‌دانم که اصلاً
طاقة دوری ندارم
می‌روم، اما دلم را
در حرم، جا می‌گذارم

جام بلا

فرصت شیرازی

شاه شهید، می‌چو ز جام بلا کشید
 رخت از مدینه، جانب کرب و بلا کشید
 در دشت نینوا، ز وفا چون نهاد پای
 دست امید از همه ماسوا کشید
 ز اصحاب او هر آن که وفا را به سر نبرد
 بیعت شکست و پای ز کوی وفا کشید
 و آن کو وفا نمود به فرزند مرتضی
 صهبای وصل دوست ز جام رضا کشید
 کردند جمله، سینه بی کینه را سپر
 در قتلشان زمانه چه تیغ جفا کشید
 عباس را ز پیکر صد پاره شد جدا
 دستی که در رکاب برادر لوا کشید
 اکبر شهید گشت چو در دشت نینوا
 لیلای بینوا، چو نی از دل نوا کشید
 آمد به حلق اصغر مظلوم شیرخوار
 تیر از کمان کینه که دست قضا کشید

نام حسین ع

علی عدالتی

ای نام دلربای تو، ورد زبان من
 این اسم اعظمت نشسته به جان من
 شکر خدای عزوجل، زین چنین کرم
 لبریز مهر توست دل پر فغان من
 ز نگار دل زدوده شود از شعاع تو
 خورشید من تویی و تویی آسمان من
 بی تو صفا به خطه ایجاد، کی بود؟
 از تو صفا گرفته، دلم، مهربان من
 با من چه کرده‌ای که چون نام تو می‌برم
 اشک آورد به دیده گهر، بر بیان من
 کی باشدم هراس ز روز حساب، اگر
 نام تو یا حسین، بود بر زبان من؟

رباعی‌های عاشورایی

آن کشته که دین زنده به نامش باشد
 پاینده نماز، از قیامتش باشد
 فرض است بر او گریه، ولی برتر از آن
 سرمشق گرفتن از مرامش باشد
 سیدرضا مؤید

بالفضل از دو عالم دست برداشت
 از این دنیای پرغم دست برداشت
 چنان گردید گرم عشق‌بازی
 که از دستان خود هم، دست برداشت
 نقی یعقوبی‌نسب

محبوب شد هر آن که فدای حبیب شد
 بیمار عشق، بر همه دردی طیب شد
 نازم بر آن حبیب که بر یاری حبیب
 از خون سرخ، موی سفیدش خضیب شد
 سیدرضا مؤید

آن روز غریبانه و تنها جان داد
 پرورده آسمان به صحرا، جان داد
 اسرار شگفت آب، معنا می‌شد
 وقتی که عطش کنار دریا، جان داد
 سید محمدحسن مؤمنی

خضری که چشمه لبش آب حیات داشت
 کی حاجتی به خوردن آب فرات داشت
 در کربلا سرادق عصمت به پا نمود
 آن کس که خیمه بر زبر کائنات داشت
 عارف بجنوردی

عمری به اسارت تو بودم ای مرگ
 لرزان ز اشارت تو بودم ای مرگ
 امروز، خوش آمدی، صفا آوردی
 مشتاق زیارت تو بودم، ای مرگ
 علیرضا قزوه

ای رایت کربلا به دوش، عباس
 ای چشم همه، محو خروشت، عباس
 آن روز، لب‌ت هلاک یک قطره، ولی
 دریاست کنون پیاله‌نوشت عباس
 سیدعلی عرفانی

